

## از معارف پروری تا به چنگیزپرستی\*

محمدجان شکوری بخارایی

(۱)

ادبیات فارسی تاجیکی ماوراءالنهر در دو دهه اول سده بیست بیشتر در سه مرکز فرهنگی رونق یافت. یکی از این مراکز خجند بود که آنجا تاش خواجه اسیری (۱۸۶۴-۱۹۱۶) در ادبیات روشنگری نقش اساسی داشت. یکی از بزرگترین مراکزهای فرهنگ تاجیکان، چون عصرهای گذشته، سمرقند بوده که حوزه روشنگری آن به سرعت دامن پهن می‌کرد. در ادبیات جدید این حوزه، به‌خصوص سید احمد خواجه صدیقی عجزی (۱۸۸۸-۱۹۲۷) و داستان‌های منظوم او، مرآت عبرت (۱۹۱۳) و انجمن ارواح (۱۹۱۳)، ایدئال‌های معارف پروری (روشنگری) را خیلی برجسته افاده نمود. با این داستان‌های عجزی، در ادبیات تاجیکی، جریان رمانتیک رواج یافته برخی از سنت‌های ادبیات، که کم و بیش به رمانتیسم نزدیکی داشتند، مضمون و محتوی نو پیدا کردند و خیال پروری اجتماعی و آرزوی آینده درخشان، که در آثار بسیار اندیشه پروران شرق می‌بینیم، در شعر عجزی، با واقعیت مشخص زمان بیشتر وابستگی یافت و به واقعیت بیشتر نزدیک شد. واقعیت اجتماعی دو دهه اول قرن، چنانچه انقلاب یکم روس‌ها در سال ۱۹۰۵، بیش از پیش موجب قوت گرفتن بنیاد حیاتی غایه‌های معارف پروری گردید و برای افزایش رابطه‌های بین‌المللی روشنگران زمینه‌ای به وجود آورد، آرمان‌های

\* برای حفظ صبغه تاجیکی زبان این مقاله، از دخل و تصرف در تعبیرات نامأنوس آن خودداری و فقط، در موارد ضروری، به افزودن توضیحی درون قلاب یا پاره‌ای اصلاحات املاتی اکتفا شد.

زیبایی‌شناختیِ روشنگری مشخص‌تر شد و در دایرهٔ بینشِ رمانتیک هم نشانه‌های مشخص را صاحب‌گردید. در سمرقند، معارف‌پرورانِ فداکاری، چون عبدالقادر شکوری سمرقندی و مفتی محمود خواجه بهبودی و ابراهم جرأت و دیگران، عمل کرده‌اند.

بزرگ‌ترین مرکز ادبیات تاجیکی بخارا بود. در بخارا و سمرقند، بیشترین صاحبان مکتب‌های اصول جدید و تبلیغ‌گران غایه‌های روشنگری شاعر و نویسنده بودند. این مکتب‌ها همه مکتب فارسی تاجیکی بودند (و مکتب تاتاری نیز وجود داشت) و ادبیات بیشتر در همین مکتب‌های تاجیکی ایجاد می‌شد و با آموزش و پرورش ارتباط بی‌واسطه داشت. از جمله، صدرالدین عینی (۱۸۸۷-۱۹۵۴) از مؤسسان مکتب اصول جدید در بخارا بوده فعالیت ادبی او یک جزء فعالیت آموزگاری بود و، از این رو، در نوشته‌های وی، پند و حکمت و مثل و آهنگ آموزگاری موقع کلان دارد.

روحیهٔ وطن‌دوستی، یکی از مهم‌ترین پدیده‌های نو زمان، محصول زمان مبارزهٔ ملی آزادی‌خواهی بود. به‌خصوص، در نگاشته‌های میرزا سراج حکیم سراجی و صدرالدین عینی و عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۹) و صدیقی عجزی، روحیهٔ میهن‌پرستی بلندتر صدا داده است. این میهن‌پروری، گاه، ظاهراً مضمون و محتوی محلی داشته هر نویسنده در حق زادگاه خود، که به فهمش [= مفهوم] امروز «وطن کوچک» است، ترانه می‌سرود؛ ولی سرودهٔ او ماهیتاً دامن گسترده اهمیت عمومی و جمع‌بستی پیدا می‌نمود. اینک شعر عبدالرئوف فطرت دربارهٔ بخارا:

ای مادرِ عزیز من ای خطهٔ بُخار	ای با تو افتخارم و ای با تو اعتبار
ای کوه علم بحرِ شہامت فضای فیض	صحرای مجد باغ هنر ساحهٔ وقار
عرش شرف سپهرِ سعادت بهشتِ عدل	لوح صفا ستارهٔ عز برج اقتدار
روحي چرا چو کالبدِ مرده مانده‌ای	زیرِ سُم ستورِ دوسه دونِ نابکار
عرشی ولیک خاکِ جهانی به چشم من	امروز در زمیئت بینم فتاده زار
آخر نه در بنای عدالت بُدی اساس	آخر نه در اساسِ مرۆت بُدی مدار؟
ای آن که از تو بود قراری زمانه را	بهر چه‌ات زمانه چنین کرد بی‌قرار
امیدگاهِ خلقِ جهان بودی حال چیست	از هر کسی برای چه گشتی امیدوار

این شعر شاید یکمین شعری باشد که در وصف بخارا گفته شده است. این وصف هم بیشتر عبارت از سؤال و خطاب است. در ادبیات روشنگری، واژهٔ وطن بیشتر معنای

اجتماعی گرفت و مفهوم «مادرِ وطن» پیدا شد که آن را از شعر بالا می‌بینیم. حس وطن‌دوستی، در دوره معارف‌پروری، با شدت یافتن مبارزه ملی آزادی‌جویی ضد امپراتوری روس و گاهی ضد مستبدان ترک منغیت نیز، بلند می‌شد. سوز و گداز مظلومان زیر یوغ استعمار از شعر مذکور فطرت خیلی پرتأثیر شنیده می‌شود. وصف بخارا و بیان صفت‌های عالی آن در این شعر وظیفه مهم روشنگری دارد: شاعر می‌خواهد مهر وطن را در دل‌ها به جنبش آورد و حس میهن‌دوستی در دل‌ها محتوی اجتماعی پیدا بکند، برای آزادی و آبادی وطن خدمت ادا نماید. برای این که اهمیت این شعر و وصف بخارا معلوم شود، یک نظر به تاریخ باید انداخت.

بزرگ‌داشت بخارا در هزار سال تاریخ ادبیات فارسی-تاجیکی زیاد به نظر می‌رسد. این موضوع در ادبیات، از اول تشکیل آن، از دوران سامانیان که بخارا تخت‌گاه ایشان بود، شروع شده است. می‌توان گفت که آن را استاد رودکی شروع کرده است. رودکی شکوه و شوکت بخارا را، چون تجسم بزرگی دولت آل سامان، چون تجسم احیای ملی ایران و شکوفایی تمدن باستانی آن، وصف کرده است. استاد رودکی آن حقیقت را ثبت کرده است که بخارا، در عهد سامانیان، چون بغداد، مرکز سیاسی و مذهبی و فرهنگی جهان اسلام شد و گوی سبقت از بغداد برد:

امروز به هر حالی بغداد بخارا است کجا میر خراسانست پیروزی آنجاست  
در دیگر موردها، چنانچه در شعر مشهور استاد رودکی «بوی جوی مولیان آید همی» نیز، بزرگی بخارا با عظمت و شکوه دولت ملی علاقه‌مند است [= بستگی دارد].  
چون میر خراسان از بین رفت، بخارا آن نقش بزرگ سیاسی خود را از دست داد، ولی بزرگی آن هنوز باقی و ورد زبان‌ها بود. چنانچه فرخی سیستانی به ممدوح چنین خطاب کرده بود:

فخر‌کنند روزگار تو به تو زیراک اصل بزرگی توئی و اصل بخارا  
از این بیت معلوم نیست که بزرگی بخارا با آن شکوه سیاسی‌ای که چندی پیش داشت نیز وابسته است یا نه؛ ولی، اکنون، شهرت بخارا بیشتر با علم و دانش و دانشمندانش علاقه‌مندی داشت. در لغت‌نامه‌ها نوشته‌اند که معنای بخارا بسیار علم است، در بخارا «علما و فضلا و اهل علم بیشتر بوده‌اند». بزرگ‌ترین گذشتگان ما بخارا را به صفت مرکز فرهنگ که در شرق مشعل‌دار علم و دانش بوده است ستایش کرده‌اند. مولانا جلال‌الدین

رومی بلخی گفته است:

آن بخارا مخزن دانش بود پس بخاراییست هرک آتش بود

حضرت مولانا باز گفته:

ای بخارا دانش‌افزا بوده‌ای لیک از من عقل و دین پر بوده‌ای

این صفت بخارا، که مخزن دانش و دانش‌افزا بوده است، برای معارف‌پروران سه چهار دهه اول قرن چهارده هجری قمری، یعنی آخر سده نوزده و آغاز سده بیست عیسوی، خیلی مهم بود. بخارا نقطه اساسی آرمان و ایدئال تاریخی روشنگران تاجیک قرار گرفت. بعضی از جنبه‌های این آرمان را از آثار احمد دانش - که تخلص او نیز به غایه‌های معارف‌پروری و شاید به بخارا علاقه‌ای داشته باشد - و میرزا سراج سراجی و عینی و دیگران می‌توان دید. گمان می‌رود که علم و فرهنگ بخارا، به عنوان ایدئال تاریخی، برجسته‌تر از همه، در سروده‌های فطرت، از جمله در شعر بالا، افاده شده است. چند بیت این شعر مانند [= شبیه] به صفت‌چینی بوده شاعر صفت‌های عالی را به بخارا نسبت داده است که موقع بزرگ تاریخی آن را به خوبی نشان می‌دهند. بخارا را نخست کوه علم نامیده است. همه صفت‌ها چنان‌اند که سر افتخار قهرمان غنایی شعر را بلند می‌دارند. این قهرمان میهن‌پرور شعله‌ور و افتخار او افتخار ملی است. ایدئال شاعر بخارا و علم و دانش و فرهنگ والای آن است.

یکی از مهم‌ترین خصوصیت‌های روشنگری تاجیکی این است که ایدئال معارف‌پروری را از تاریخ ملت، از تاریخ فرهنگ و معنویت وی، جست و پیدا کرد. موردهایی هم بود که معارف‌پروران آرمان‌های اجتماعی و سیاسی خود را از کشور خود پیدا نکرده به دیگر سرزمین‌ها، بیشتر به غرب، رو آورده‌اند. اما، در جستجوی جامعه آرمانی، یاد فرهنگی روشنگران، که به غایت فعال بود، گاه چشم دقت آنها را به تاریخ ملت می‌برد، آرزو و آمال معارف‌پروری آنها به تاریخ ملت وابستگی داشته خواست اساسی آنها رو آوردن به سرگه [= منشأ، آغازگاه] و سرچشمه‌های هستی معنوی ملت بود. بخارا، که کوه علم و ستاره عز است، اصل ملت است که عبدالرئوف فطرت به اصل خود برگشتن را آرزو دارد و ضرور می‌داند. به چگونگی راه بازگشت نیز اشاره هست: بخارا خود «امیدگاه خلق جهان بود» و امروز نباید «از هرکس امیدوار» باشد بلکه خود باید سرنوشت خود را عملی بکند. مراد از «هرکسی» شاید استعمارگران

امپراتوری روسیه باشد که بخارا خود را عاجزانه به دست آنها سپرده بود. از شعر «ای خطه بخار» («ای مادر عزیز من، ای خطه بخار») معلوم می‌شود که بعضی روندهای مهمی که در ادبیات روشنگری فارسی تاجیکی جریان داشتند در آثار عبدالرئوف فطرت، از نخستین قدم‌های ایجاد او، خیلی برجسته ظاهر گردیده‌اند. این را از دیگر نگاشته‌های او نیز می‌بینیم.

## (۲)

شعر «ای خطه بخار»، که در بالا آوردیم، از کتاب صیحه گرفته شده است. صیحه یگانه مجموعه شعرهای فارسی تاجیکی عبدالرئوف فطرت بوده، سال ۱۳۲۹ هجری قمری یعنی ۱۹۱۰ میلادی در اسلامبول چاپ شده بود. چنان‌که استاد عینی، در تذکره نمونه ادبیات تاجیک (۱۹۲۶) خبر می‌دهد، صیحه «دارای ۱۶ صفحه کوچک بوده مشتمل در پنج غزل و شش بند ترکیب‌بند»<sup>۱</sup>. استاد عینی، در تاریخ انقلاب بخارا، گفته است که «صیحه را به بخارا پنهانی آورده شهر به شهر و ده به ده پنهانی پهن کرده بودند»<sup>۲</sup> شاید از همین سبب باشد که امروز این کتاب را از هیچ کتاب‌خانه‌ای نمی‌توان به دست آورد. استاد عینی دو غزل و یک ترکیب‌بند این کتاب را در نمونه ادبیات تاجیک آورده بود و این شعرها به شرافت او [= به شرف وجود او، به یمن همت او] امروز به دست رس ما قرار یافته‌اند. اگرچه صیحه کتابچه کیسگی [= در قطع جیبی، خُفّی، و جیزه] بود، استاد عینی درباره تأثیر آن گفته است: «اگر بگویم که این اثر به خوانندگان چون قوه الکتر [ = مغناطیس، کهربا] تأثیر سریع و قوی داشت، هرگز مبالغه نکرده‌ایم». یعنی تأثیر اجتماعی شعر فطرت به شعور مردم بخارا، که به بیداری فکری رسیدن داشتند [= که داشتند به بیداری فکری می‌رسیدند]، خیلی بزرگ بوده است.

شعر عشقی فطرت نیز جالب است. نخستین شعرهای او که با تخلص «مجمر» سروده است گویا شعر عشقی بودند. شعرهای بی‌تخلص نیز دارد. مخمس او بر غزل حسرت از همین جمله است. اینک دو بند آن:

دل‌باخته‌ام ترکی محبت که و من که فکر خود و پروای ملامت که و من که

۱) صدرالدین عینی، نمونه ادبیات تاجیک، مسکو ۱۹۲۶، ص ۵۳۳.

۲) همو، تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه ۱۹۵۸، ص ۱۰۲.

سودائیِ دردمِ غمِ صحت که و من که      کلفت زده‌ام بادهٔ عشرت که و من که  
بیمارِ غمِ بسترِ راحت که و من که  
در کویِ مغانِ ریخت فرو بال و پرِ من      خاک است در این کعبه تنِ دردناکِ من  
هستی منما جلوه دگر در نظرِ من      ای بالِ هما سایه می‌فکن به سرِ من  
شاهنشاهِ فقرمِ غمِ دولت که و من که  
در بند دیگر از عشق و محبت سخن رفته است:

سرمستِ میِ عشقم و فارغ ز جهانم      جز درسِ محبت نبود وردِ زبانم  
سودازدهٔ غمزهٔ آهونگهانم      دل دادهٔ داغِ غمِ لیلیِ صفتانم  
اندیشهٔ فردای قیامت که و من که

این مخمّس، به واسطه تذکرهٔ عینی (نمونهٔ ادبیات تاجیک)، سال‌های بیست و سی قرنِ بیست، به غایت انتشار پیدا کرد. سال‌های سی‌ام آن را همه ادیبان تاجیک از یاد می‌دانستند [= از بر داشتند] و شاید، نه به صفت یک شعر عشقی یا اجتماعی، بلکه به عنوان یک شعر بلند، چون نمونه‌ای از افادهٔ پرتأثیر حس و هیجان مردمِ زمان، دوست داشته بودند. در حقیقت، هم شعرِ عشقی و هم شعرِ اجتماعی است، ولی جنبهٔ اجتماعی برتری دارد. سوز و گدازِ قهرمانِ غناییِ این شعر از آن است که عشق در دلش جوش می‌زند، اگرچه ناکام و نامراد ولی فداکارِ جان‌سپار است. دلِ شعله‌ور او صفت‌های انسان اصیلِ زمان را نمایان می‌آورد.

از این مخمّس، از مضمون عشقی به مضمون اجتماعی گذشتنِ شعر، از دردِ عشق به دردِ ملت گذشتنِ شاعر دیده می‌شود.

صدر ضیا، در تذکار اشعار، سروده‌های فطرت را «اشعار ملی» نامیده است. صدر ضیا می‌گوید:

به اشعارِ ملی به احکامِ دین      به احیایِ سنت به رأیِ متین  
به اعدایِ ملت بسی قیل و قال      نمودی به صد جهد در بدو حال

این است که فطرت را یکی از مبارزان راه آزادی ملی می‌دانستند. تشکل ادبیات نوین فارسیِ ماوراءالنهر، یعنی ادبیات ملی تاجیکی، یکی از نتیجه‌های همین مبارزهٔ ملی آزادی‌خواهی و جنبش معارف پروری بود. عبدالرئوف فطرت از آنهایی بود که در تشکل ادبیات ملی تاجیکی بیشتر حصّه گذاشته‌اند.

(۳)

برای این که ادبیات فارسی تاجیکی خصوصیت‌های ملی پیدا بکند، در دو دهه اول قرن بیست رشد نثر نوین اهمیت ویژه داشت. در نثر، به خصوص در ایجادیات [= آثار] برخی نمایندگان حوزه ادبی بخارا، رویه‌ای قوت گرفت که نظیر آن را ادبیات‌شناسان روس رئالیسم معارف‌پروری نامیده‌اند. بعضی از محققان تاجیک نخست اثر احمد دانش (۱۸۲۶-۱۸۹۷)، نوادرالوقایع، را — درست‌تر آن که بخش‌های ادبی آن را که جدا از بخش‌های فلسفی و گاهی در داخل قسمت‌های فلسفی آمده‌اند — به رئالیسم معارف‌پروری نسبت داده‌اند. به پندار ما، آثار دیگری چون سفرنامه میرزا سراج حکیم سراجی، تحف اهل بخارا (۱۹۱۰) را نیز متعلق به رئالیسم معارف‌پروری می‌توان دانست. تحف اهل بخارا، به اعتبار ویژگی‌های ادبی، از سفرنامه‌های پیشین تفاوت دارد. چنان‌که در نوشته‌های بعضی سیاحان غرب، از جمله در سفرنامه‌های ادبیات روسی هست، در کتاب سراجی نیز، عنصرهای رئالیستی در نظام بدیعی موقع کلان دارد. ما، الحال، از این بابت چیزی نمی‌گوییم و به نثر فطرت دقت جلب می‌کنیم.

صدرالدین عینی عقیده دارد که «رنگ ادبیات نوگرفتن زبان تاجیکی در نثر از عبدالرئوف فطرت آغاز می‌یابد»<sup>۳</sup>. می‌توان گفت، در این تأکید استاد عینی، سخن از قدم‌های جدی‌ای در شکل‌گیری زبان رئالیستی که به نثر یک صفت ویژه وارد آورد رفته است.

فطرت، در پیش‌گفتار مناظره (اسلامبول ۱۹۱۰)، که نخستین اثر نثری اوست، می‌گوید که این کتاب «به‌طور محاوره بخاراییان» نوشته شده است. استاد عینی درباره دومین اثر نثر فطرت، بیانات سیاح هندی (اسلامبول ۱۹۱۱) می‌گوید که «به زبانی که اهالی عادی بخارا و تاجیک به آسانی می‌فهمند» نگارش یافته است<sup>۴</sup>. این گپ [= سخن، قول] را در حق دیگر آثار نثری فطرت که در دهه دوم سده بیست به چاپ داده است نیز می‌توان گفت.

آنچه درباره زبان نثر فطرت آمد چنین معنی ندارد که او آثارش را به لهجه مردم بخارا نوشته باشد و نمایندگان دیگر لهجه‌های تاجیکی آن را نمی‌فهمیده باشند. نه، چنین نیست. آثار فطرت به زبان ادبی و رارود نوشته شده است، ولی مؤلف این زبان ادبی را در اساس لهجه زادگاهش خیلی ساده کرده است. زبان مردم بخارا در آغاز سده بیست

۳) همو، نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۱.

۴) همان، ص ۵۳۹.

صاف و بی‌غبار و نزدیک به زبان ادبی بود. فطرت همین نزدیکی را قوت داد. سادگی طبیعی حیاتی مهم‌ترین ویژگی نثر فارسی تاجیکی فطرت است. دیگر خصوصیت زبان او این است که برای تصویر مشخص امکان فراوان دارد. نویسنده چگونگی رویداد و منظره و شخص مورد تصویر را مشخصاً نشان می‌دهد. منظره‌های حیات که با اندک تفصیلات تصویر شده‌اند و منظره با جزئیات مشخص نمودار می‌آید در تحقیق ادبی فطرت، که آمیخته با سبک روزنامه‌نگاری است، موقع مهم دارد. تصویر قابل دید، آهنگ گفتار معمولی، جزئیاتی که حالت روحی شخص را نشان می‌دهد در داستان‌های فطرت - مناظره و بیانات سیاح هندی - زیاد به نظر می‌رسد. زبان ادبی، از همین راه، کم‌کم به‌طور رئالیستی مشخص می‌شد. سادگی حیاتی زبان نه‌تنها به سر خود [= فی نفسه، فی حد ذاته] اهمیت داشت بلکه یک عنصر ضروری تصویر رئالیستی در ادبیات راه تازه می‌گشاد.

با نیت روشنگری رو آوردن به دایره وسیع خوانندگان، قدم گذاشتن به راه نوسازی رئالیستی نثر چنین نتیجه داد که دموکراتی شدن زبان ادبی فارسی ماوراءالنهر دامن گسترده زبان نوشتار بیشتر خاصیت تاجیکی پیدا نمود. عنصرهای فارسی و رارودی به زبان ادبی بیش از پیش داخل شدن گرفت. به این طریق هم، ادبیات رنگ ملی می‌گرفت و ادبیات خاص فارسی تاجیکی می‌شد.

دموکراتی شدن زبان، به ویژه در نیمه دوم سده نوزده، با تشبث احمد دانش رواج یافت و با مبارزه‌ای که او، به مقابل پیروان سبک بیدلی، بر ضد طمطراق و پیچیدگی اسلوب نامه‌نگاران و ساخته‌کاری [= تصنع] زبان سندهای اداری، می‌برد وابستگی دارد. پیروان احمد دانش، شاعرانی چون سودا و شاهین و واضح و مضطرب، دعوت او را پذیرفتند. استاد عینی، در کتاب مختصر ترجمه حال خود، می‌گوید که «بعد از احمد کله (یعنی دانش - م.ش.)، میرزا عظیم سامی این شیوه را (ساده نویسی را - م.ش.) در نثر رواج داد و نسبت به احمد کله باز هم ساده‌تر نوشت». استاد عینی، در ادامه سخن، گفته است: «شریف جان مخدوم (صدر ضیا - م.ش.)، که از اثنانویسان مشهور زمان خود بود، از مخلصان احمد کله و سامی بوده انشا، مکتوب و خاطرات خود را باز هم ساده‌تر و عامه‌فهم‌تر می‌نوشت»<sup>۵</sup>.



به آنچه استاد فرموده است باید علاوه کرد که ساده‌نویسی را، در بخارا، میرزا سراج سراجی و عبدالرئوف فطرت؛ در سمرقند، صدیقی عجزی و محمود خواجه بهبودی و معلم عبدالقادر شکوری سمرقندی؛ در خجند، تاش خواجه اسیری دوام دادند. از جمله، فطرت در دموکراتی‌شدِ فارسی و رارود خدمتی ارزنده کرده است. چون ما از نقش فطرت در دموکراتی‌شدن فارسی تاجیکی سخن می‌رانیم، اثرهایی چون مختصر تاریخ اسلام (سمرقند ۱۹۱۵) در نظر نیست. این کتاب برای مکتیبان نوشته شده است و یک نوع به اصطلاح سادگی بچگانه، سادگی مکتبی دارد. اهمیت این سادگی محدودتر است، دایره خردسالان و مکتب را فرامی‌گیرد و بس. برای معین شدن اصول سادگی زبان ادبی، دیگر نگاشته‌های فطرت، پیش از همه مناظره و بیانات سیاح هندی و رهبر نجات (پترسبورگ ۱۹۱۵) و عائله (باکو ۱۹۱۶) دارای اهمیت ویژه می‌باشند. در دهه دوم سده بیستم، برای این‌که زبان ادبی فارسی تاجیکی متانت کلاسیک را از دست نداده، فصاحت و بلاغت و دارایی‌های ارزشمند چندین عصر را مکماً به‌کار گرفته، در عین زمان [= در عین حال]، از دایره اهل سواد تا اندازه‌ای بیرون شده در بین عامه مردم بیشتر راه یابد، این نگاشته‌های فطرت خدمت به‌سزا ادا نمودند. در دهه دوم سده بیستم، بانثر فطرت، شکل‌گیری معیارهای تازه فصاحت و بلاغت زبان آغاز شد. این روند، در سال‌های بیستم و سی‌ام، در نثر استاد عینی تکامل پیدا کرد.

اینک پاره‌ای از مناظره، سخن قهرمان اساسی آن:

شما خوب مرد دانشمند بوده‌اید، واقعاً تمام دردهای وطن و ملت ما را یافته علاجش را هم نقل و بیان نمودید. ما نیز درباره آن که «اولین نجات‌دهنده ما علم است» مخالفت نداریم. اشتباه ما در مکتب جدید و علوم حاضر بود که این را هم با کمال خوبی رفع نمودید. از مصاحبت جناب شما زیاد مسرور گردیدم، اکنون مرخصی می‌خواهم.

چنان‌که می‌بینیم، نویسنده در این پاره، از گفتگوی عادی معمولی عیناً نسخه برداشته است. نویسنده گفتار عادی را به طلبات [= مقتضیات، لوازم] زبان ادبی موافقت داده است. از این پارچه [= پاره، پاساژ]، این‌چنین آشکار است که زبان ادبی نیز به پیشواز گفت‌گذار عادی [= زبان محاوره، تداول عامه] راه پیش گرفته است و آهنگ گفتار زنده را به خوبی افاده می‌کند. زبان فطرت ساده و روان و پرمغز است.

(۴)

تحقیق بدیعی فطرت، که آهنگ بیان روزنامه‌نگاری را نیز دارد، برای تحلیل چند روند اجتماعی واقعیت بخارای آغاز قرن بیست زمینه نو آماده ساخت. انتقاد تیز و تند احمد دانش، که یکی از ویژگی‌های عمده ادبیات تاجیکی آخر سده نوزده را تشکیل می‌کرد، در آغاز سده بیست، در نثر فطرت ادامه یافته شکل و مضمون تازه پیدا کرد. در مناظره و بیانات سیاح هندی، تحقیق تصویری بیشتر آمده با ملاحظه‌رانی‌هایی [= ملاحظاتی] که مناسب مقاله روزنامه‌ای باشد آمیخته است و طرزهای اروپایی تحلیل اقتصادی را فرا گرفته و، به این طریق، نیروی بزرگ روشنگری را مالک گردیده است. تحقیق تصویری و تحلیلی فطرت خیلی معتمد [= مطمئن، معتبر] است و واقع‌بینی عمیق‌رو او به شعور خواننده تأثیر سخت می‌گذاشت. استاد عینی گواهی داده است که نثر فطرت، در دهه دوم سده بیستم، «انقلابی در افکار آورد»<sup>۶</sup>. عینی چندبار قید کرده است که، در آخرهای سده نوزده، نگاشته‌های احمد دانش در بین جوانان جوینده، از جمله خود عینی و منظم و حیرت و حمدی، انقلاب فکری به وجود آورده بود. چنین نقشی را، در بخارای ابتدای قرن بیست، آثار فطرت اجرا کرد.

مناظره و بیانات سیاح هندی، همچون میراث احمد دانش، آثار فلسفی نیستند. نیروی آنها نه در ملاحظه‌رانی و جمع بست فلسفی بلکه در تصویر تحلیلی بوده، نویسنده وضع کشور و عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی آن را نمودار آورده، راه‌های اصلاح وضعیت را یک‌یک نشان می‌دهد. گویا [= گوئیا، انگار] برنامه پیشرفت جامعه را طرح‌ریزی می‌کند. از بس که سرنوشت ملت و کشور جداً بررسی شده است اندیشه‌پردازی‌های مؤلف گاه رنگ فلسفی گرفته است.

عبدالرئوف فطرت آثار فلسفی نیز دارد. رساله‌های رهبر نجات (۱۹۱۵) و عائله (۱۹۱۶) از همین جمله‌اند.

اهمیت ویژه این دو رساله در آن است که جوهر معنوی معارف‌پروری تاجیکی را در اول‌های قرن بیست در حد کمال نمایش دادند. از این رساله‌ها آن حقیقت به‌خوبی نمودار آمد که مقصود از روشنگری فقط فرهنگ‌گستری، تنها سوادناک کردن عامه، به

۶) همو، نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۳.

علم و فن نو زمان رسانیدن مردم نیست، بلکه درون مایه انسانی هستی آدمیزاد و بنیاد انسانی جامعه را به درجه بلند کمالات رسانیدن است. انسان نه تنها باید خوش‌سواد و صاحب علم و دانش بلکه، پیش از همه، انسان اصیل باشد، ماهیت انسانی خود را مکماًلاً ظاهر بکند. کمال معنوی از ماده‌های اساسی برنامه معارف‌پروری بود.

رهبر نجات و عائله از مسئله‌های مهم اخلاق و آداب شخص و عائله‌داری بحث می‌کند. در هر دو رساله، اصول اساسی اخلاق فرد و جامعه بررسی شده است. وظیفه‌های انسانی شخص، وظیفه‌های خانوادگی و جمعیتی وی، پهلو [= جنبه] های گوناگون تربیه اخلاقی و فکری، انواع صفت‌های انسانی - همگی بیست و هشت صفت آدمی را از نظر گذرانیده ماهیت هر یک آن و طرزهای تحصیل آن را یادآور شده است. وی درباره مقصد حیات، درباره این که آدمیزاد در زندگی مقصدهای والایی باید داشته باشد، اندیشه‌های جالب بیان نموده، در نزد انسان، وظیفه‌هایی که عبارت از وظایف نفسیه [= شخصی، فردی] و وظایف عائله [= خانوادگی] و وظایف نوعیه یعنی انسانی بوده‌اند گذاشته است. اجرای این وظیفه‌ها و، در شخصیت هر فردی، حاصل شدن صفت‌های اصیل انسانی را وابسته به رشد علم و استفاده دست‌آوردهای آن دانسته و، در شانزده باب رهبر نجات، انواع علم را توصیف کرده است.

خلاصه هر دو رساله، که در رهبر نجات آمده است، این است: «رهبر سعادت دنیا علم است». این نتیجه‌گیری به این طرز تکمیل شده است: «رهبر سعادت دارین عقل است». فقط عقل انسان را به سعادت دنیا و آخرت، به سعادت دنیوی و دینی می‌رساند. به فهم نویسنده، عقل یک رویداد اجتماعی است. آن را از محیط زیست، از آموزش و پرورش می‌توان به دست آورد. مقصد از آموزش و پرورش در خانواده و جامعه، از جمله مقصد از جنبش معارف‌پروری یعنی حرکت جدیدیه و روشنگری، این است که سلاح عقل به دست انسان بدهد تا به سعادت دنیا و آخرت برسد.

نام رساله یکم، که رهبر نجات عنوان دارد، بازگوی مقصد مؤلف است که جستجوی راه‌های رستگاری ملی و احیای ملت بوده است. ملت و کشور در حال تباهی است و رستگاری آنها از آدمیت و معنویت و دانش و عقل خواهد بود - همین است نتیجه‌گیری فطرت در رساله‌های اخلاقی او. فطرت از آن روشنگران است که نظریه رستگاری ملی را طرح‌ریزی کردن می‌خواستند. اصل مقصد جنبش روشنگری (معارف‌پروری) همین

بود و یکی از آنهایی که این مقصد را عمیقاً درک و مکماً بیان نموده‌اند عبدالرئوف فطرت است. و او در شکل‌گیری اندیشه ملی بیشتر سهم داشت. فطرت است که معنویت آدمیت و صفتهای اصلی انسانی و اخلاق پاک را اساس جامعه نو، اساس رستگاری و احیای ملی دانسته است. انسان، نه تنها باید باسواد و بافرهنگ بلکه صاحب آدمیت و معنویت والا باشد. فطرت چنین جامعه‌ای را که اهل آن انسان حقیقی باشند آرزو داشت. وی، با چنین آرزو، به اندیشه علمی و نظری دیگر معارف‌پروران عمیق‌تر سرفرو برده بود. وی بنیاد علمی و نظری رستگاری ملی و احیای ملت، کرسی‌بندی معنوی جامعه آینده را، که روشنگران در صدد برپا آوردن آن بودند، استوار نمودن می‌خواست. توان گفت که، با چنین جستجوها در معارف‌پروری تاجیکی سده بیست، بیشتر از هم‌صنفان خود کامیاب آمده است. ذاتاً مقصد و هدف معارف‌پروران بنا کردن جامعه نو نبود، جامعه موجوده را زیر و زبر کرده جامعه‌ای خلاف آن برپا گذاشتن نمی‌خواستند. آنها نه انقلاب‌جو بلکه اصلاح‌طلب بودند. خواست آنها این بود که انسان را به اصل خود برگردانند، جامعه‌ای به وجود بیاورند که مانند جامعه اصلی اسلامی، چنانچه مثل جامعه دوران سامانیان، باشد. ایدئال تاریخی استاد عینی سامانیان و دوران آنها بود که به هر مناسبت یاد کرده است و مایه افتخار دانسته است. فطرت نیز، چنان‌که دیدیم، در شعر «ای خطه بخار» و دیگر نوشته‌هایش، شکوه تاریخی بخارا، علم و فرهنگ و حیات بزرگان آن را نمونه عبرت دانسته است. فطرت، در رساله‌های رهبر نجات و عاقله، همیشه به آیات قرآن مجید و احادیث نبویّه، به گفته‌های بزرگان جهان اسلام و بزرگان علم و ادب فارسی-تاجیکی تکیه می‌کند، از مهم‌ترین آموزه‌های فلسفی و اخلاقی گذشتگان به یاد می‌آورد، در طرح‌ریزی نظریات خود تکیه بر آنها دارد. در هر دو رساله، گاه‌گاهی تأثیر بعضی آموزه‌های اندیشه‌پردازان غرب نیز به نظر می‌رسد. ولی، این برنامه رستگاری و احیا که فطرت ترتیب‌دادن می‌خواهد اساساً پایه بر عنعنه [= سنت]های فرهنگ معنوی شرق دارد. اصلاحات معارف‌پروری باید آن عنعنه‌ها را استوار بکند. هر جا که انسان و جامعه از آرمان‌های تاریخی معارف‌پروری، از آرمان‌های بشردوستی چندین عصر دور رفته است، باید دوباره به اصل خود برگردد، باز به سرگه و سرچشمه‌های صاف هستی معنوی خود برسد و از آنها سیراب گردد.

از آنچه فطرت در دهه دوم سده بیست نوشته است آشکار است که او، مانند دیگر

معارف‌پروران تاجیک، با خراب‌کاری انقلابی، زیرو زیبرکردن زندگی را در نظر نداشته است، جامعه تازه ساختن و انسان نو به وجود آوردن در برنامه معارف‌پروری او جا نداشته است. برنامه بنیادکاری معارف‌پروری، نه اول سوختن و بعد ساختن بلکه تحول تدریجی تاریخی، تحول فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را هدف داشته است. این را باید فراموش نکنیم تا اندکی پایین تر به یاد بیاوریم.

### (۵)

صدرالدین عینی درباره سرگذشت عجیب آثار عبدالرئوف فطرت اخبار جالبی آورده است. همه نگاشته‌های فطرت دور از خاک بخارا چاپ شده و پنهانی به کشور آورده می‌شده‌اند. استاد عینی درباره مناظره می‌گوید:

فطرت به تنگ‌دستی خود نگاه نکرده اثر را در استنبول به خرج خود چاپ کنانیده به بخارا فرستاد. یک مقدار نشر در راه به دست سینزار [= سانسورچی]‌های روس افتاده، نیست شده باشد هم آنچه را که سلامت آمده به بخارا رسیده بود ترقی‌پروران، به تعلیمات جمعیت مخفی (سازمان تربیه اطفال - م.ش.)، به هر سوی مملکت پهن [= پخش] کردند. از مدرسان ترقی‌پرور عبدالقادر مخدوم (که سال ۱۹۱۸ در تاشکند وفات کرد) صد و پنجاه نسخه این اثر را به خورجین انداخته تا شهر سبز، کتاب، چراغچی و یکه باغ برده، پهن کرده، به کسانی که خوانده نمی‌توانستند [= بی‌سوادان] خودش خوانده می‌داد<sup>۷</sup>.

فعالیت روشنگری - چه تأسیس مکتب اصول جدید و چه تألیف و طبع و نشر کتاب تازه‌مضمون، نوع‌های گوناگون تبلیغات و تشویقات که باعث بیداری فکری مردم می‌گردید - فداکاری و از خودگذشتگی می‌خواست و روشنگران در هیچ موردی از آن خودداری نکرده‌اند.

با وجود آن‌که تبلیغات روشنگری به مانع‌های زیادی دچار می‌آمد، به شرافت [= به یمن، در پرتو] فداکاری معارف‌پروران در جامعه تأثیر بزرگی اجرا می‌کرد. نوشته‌های فطرت، نه تنها در بخارا و در میان مردم تاجیک شهرتی داشتند، بلکه برخی از آنها دفعاً [= برفور، بلافاصله] به زبان ازبکی ترجمه شدند. محمود خواجه بهبودی ترجمه روسی بیانات سیاح هندی را چاپ کرد. این اثر به فرانسوی نیز ترجمه شده بود. ادبیات فارسی

۷) همو، تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه ۱۹۵۸، ص ۱۰۲.

تاجیکی روشنگری و رارود، که از اول به کشورهای شرق راه یافته بود، با آثار فطرت به میدان فرهنگ اروپایی نیز قدم گذاشت. این از عمیق رفت افکار معارف پروری تاجیکان گواهی می داد.

آن‌گاه که فطرت در بخارا تحصیل علم داشت، به ویژه سال‌های تحصیل در ترکیه (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴)، به یک جریان پرزور دینی و سیاسی، که در بعضی دایره‌ها پان‌اسلامیسم نام گرفته است و خود فطرت نیز آن را چنین نامیده است، بگروید. حس مذهبی او، که در بخارا هم پست نبود، به‌خصوص در ترکیه، با مشاهده اوضاع زمان، خیلی بالا گرفت و او به یک مبارز شعله‌ور راه اسلام تبدیل یافت.

در تذکار اشعار - تذکره منظوم صدرضیا - از فطرت یک شعر کلان ترکیب‌بندی عبارت از پانزده بند هست که در مورد «جنگ بالقان [= بالکان]» گفته بوده است. این شعر حس بلند اسلام‌پروری فطرت را نشان می‌دهد. شعر چنین آغاز یافته است:

ای خامه ای رفیقِ صداقت‌قرینِ من	ای یاوَرِ گزیده یارِ گزینِ من
ای چشمِ درد‌دیده آتش‌فشانِ من	ای قلبِ غم‌رسیده آتش‌نشینِ من
ای سینه ای خزینۀ اندوه و محنتم	ای صبرِ ای تسلی‌هنگامِ کُلفتم
ای‌گریه ای انیسِ دمِ غم‌رسیده‌ام	ای ناله ای رفیقِ گه درد‌دیده‌ام
ای یاوَرِ یگانۀ ایامِ بی‌کسی‌ام	وی یارِ غم‌گسارِ شبِ دل‌تپیدگی‌ام <sup>۸</sup>
تا من منم به دهر نبودست چون شما	یک کس مرا رفیقِ هم‌آهنگ و غم‌زدا

در بند دوم، از عصیان دل شاعر سخن می‌رود که شوری سخت است. وی در بند سه‌ام می‌گوید:

گردیم هر یکی ز غضب پاره‌ای شرار	سوزیم هر چه هست در این دهر نابکار
یک‌سر کنیم ساحتِ منحوسِ ارض را	از حمله‌های سختِ پیاپی خرابه‌زار
در جنبش آوریم بنای حیات را	آتش زنییم هر طرف کاینات را

در بندهای دیگر، سبب این غضب قهرمان غنایی (لیبریکی) ایضاح می‌یابد: دشمنان اسلام از هر سو سربرداشته‌اند و اهل اسلام را زوال رسیده است. شاعر آن را به نظر دارد که، با شکست امپراتوری بزرگ ترکیه عثمانی، چندین کشور اسلام به تصرف عیسویان گذشت، در جنگ بالقان، که پیش از جنگ یکم جهان سرزده بود، نیز مسلمانان شکست

۸) وزن در دو مصرع این بیت مختل است که با حذف «ام» یا به صورت «بی‌کسیم»، «دل‌تپیدگیم» (به اشباع «ی») اصلاح می‌شود. - ویراستار

دیدند. فطرت عاقبت‌های این شکست و احوال اهل اسلام را با حسرت و الم بیان کرده است. از جمله،

هرچند صلح‌جوی شدیم و وفاشعار      ما را زمانه هیچ نیاورد در شمار  
تا حشر اگر زنیم دم از عدل و مردمی      گردونِ دون به ما ندهد هیچ اعتبار  
شد وقت آن‌که تیغ برآریم از نیام      زین قحبه مفته‌گیریم انتقام

شاعر مسلمانان را به مبارزه سخت دعوت می‌کند تا که پایه‌های دین مبین اسلام استوار شود. در یک مورد، مسئله مبارزه راه دین مبین اندکی به مسئله مبارزه ملی آزادی‌خواهی علاقه پیدا کرده است. اشاره‌ای هست که جهاد را تلاش ضد بیگانگان استعمارگی باید بدانیم:

بر خاک غلت و گوی [که] ای داورِ کبیر      ما را مکن به پنجه بیگانگان اسیر  
در این شعر، دفاع از اسلام دفاع از ملت است. آن حقیقت که مبارزه مذهبی و تلاش آزادی‌جویی ملی هم‌بسته یکدیگر است در برخی از نوشته‌های روشنگران بررسی شده است. در این شعر، فطرت نیز دعوت به مبارزه در راه اسلام بی‌شک تلاش وطن‌دوستانه و ملت‌پرورانه را نیز در نظر دارد؛ چنانچه آخرین بند این شعر:

ای امّتِ محمدی ای بنده خدا      دین تو مانده است همی در دم بلا  
برخیز تا من و تو ز بهر نجات او      سازیم مال و جان و سر خویشان فدا  
یا جان دهیم در ره اسلام مردوار      یا مرده‌وار جای بگیریم در مزار

بی‌گمان، چنین پرخاش پرخاشی در دفاع پدر و مادر، زن و فرزند، وطن و ملت نیز هست. هم‌بستگی مبارزه راه دین مبین و ملت و وطن در هر مورد عیان است. این تلاش مقدس است تا آن‌که تعصب و خرافات به آن راه نیافته و چنانچه ذره‌ای کراهت و نفرت نسبت به ملت دیگری پا به میان نیاورده باشد. همه خلق‌ها بنده خدایند و به خاطر یکی دیگری را آزدن گناه است. فقط به سر خصم، به سر غاصب که حمله‌ور شده است تیغ کشیدن رواست. افسوس که عبدالرئوف فطرت به آن بزرگی نتوانست این شرط را رعایه بکند. وی یک‌باره از جاده اسلام‌گرایی بیرون شده به پرستش یکی از بزرگ‌ترین نیروهای سیاسی که همیشه در هر جبهه حمله‌وری پیش می‌گرفت شروع کرد. این نیرو پان‌ترکیسم بود. شاید او قوه عظیم پان‌ترکیسم را به دشمنان اسلام ضد گذاشتن می‌خواست.<sup>۹</sup>

۹) یعنی مرادش آن بود که پان‌ترکیسم را در مقابل دشمنان اسلام قرار دهد.

فطرت خود سبب روی‌گردانیدن از پان‌اسلامیسم را ایضاح نداده است. وی فقط گفته است (به ازبکی):

پان‌اسلامیسم غایه‌لاری نینگ چروگان بیر خیال ایکانینی کون ساین آچه باردیم. پان‌اسلامیسم نینگ بولماغور خیال ایکانین آنگلگج پان‌ترکیسم خیالی‌گا بیرلیم<sup>۱۰</sup>.  
«یک خیال پوسیده بودن غایه‌های پان‌اسلامیسم را روز تا روز کشف می‌کردم. چون درک کردم که پان‌اسلامیسم یک خیال ناشد است به خیال پان‌ترکیسم افتادم».  
از این گفته‌ها معلوم نیست که چرا پان‌اسلامیسم «خیال خام» بوده است و چرا به پان‌ترکیسم گرویدن لازم آمده است. به این چون و چراها، از فعالیت بعدی فطرت و هم‌دست‌های او پاسخ می‌توان یافت، در نوشته‌هایش پاسخ نیست.  
دست کشیدن از آنچه پان‌اسلامیسم نام گرفته است دست کشیدن از اسلام نبود. او از مبارزه راه اسلام دست کشید و پا به عرصه ترک‌پرستی گذاشت، پان‌ترکیست شد.  
باید گفت که یکی از سبب‌های روآوردن فطرت به پان‌ترکیسم این بود که معارف‌پروری در فعالیت اجتماعی او یکباره رنگ سیاسی گرفت و در تبلیغات روشنگری او فکر زورآوری ترکانه که بر ضد ملت‌های غیر ترک روانه گردیده است برتری یافت. آن‌گاه که معارف‌پرور و اسلام‌گرا بود، منفعت‌های همه ملت‌های اسلامی را، از جمله مردم تاجیک را، حمایه می‌کرد، دوستی همه اهل بشر را می‌خواست و می‌گفت: «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند». ولی چون ترک‌گروی آغاز نهاد ماهیتاً خلق‌های ترک را به دیگر خلق‌ها و پیش از همه به ایرانی‌تباران ضد گذاشت. وی از بشردوستی به ملت‌گرایی ناروا گذشت که پدیده‌های دهشت‌انگیز آن را پایین‌تر خواهیم دید.  
زود آشکار گردید که ترک‌پرستی فطرت را به روگردانیدن از ملت خود، از مردم تاجیک، واداشت و او، بر خلاف منفعت‌های تاجیکان، کار سرکرد.  
پان‌ترکیسم فطرت را به ادبیات ازبک آورد. تقریباً از سال ۱۹۱۶ یا ۱۹۱۷ او از زبان فارسی تاجیکی قطعاً دست کشیده کاملاً به ادبیات ازبک گذشت و، در اندک مدت، در این ادبیات نوانگیزی‌های حیرت‌آور کرد.

۱۰) فطرت، «پایشماگان گنج‌لار. اورتاق بای‌بولات‌اف‌گا آچیق‌خط» («کجک‌های ناچسبان. نامه سرگشاده به رفیق بای‌بولاد‌اف»)، روزنامه قزیل ازبکستان، ۱۹۲۹، شماره ۲۱۵ و ۲۱۶؛ به نقل از: ازبک ادبیاتی (۱۱ صنف اوچون)، تاشکند ۱۹۹۳، ص ۴۸. به روسی: Dialog، ۱۹۹۱، شماره ۷، ص ۷۵.



(۶)

عبدالرئوف فطرت، در ترکیه، سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، به مدرسه واعظیه شهر اسلامبول تحصیل کرد. او اینجا تاریخ شرق و غرب، ادبیات کشورهای اروپا، زبان فرانسوی را آموخت، از احوال جهان و عقیده‌های فلسفی وقت به‌خوبی آشنایی پیدا کرد. چون به بخارا برگشت، یکی از مدنی‌ترین روشنفکران تاجیک بود. در علم و دانش کسی نمی‌توانست به او برابری بکند. سخنور و نطّاق بود و، در بحث، هر علامه را مغلوب می‌کرد و آنچه تلقین می‌کرد از اندیشه ترک‌پرستی سر زده بود.

در ترکیه سازمانی بود به نام توران نشر معارف و یاردم جمعیتی (جمعیت نشر معارف و یارمندی توران) که آن را محرم فیضی (توغای) نام شخصی، در اسلامبول، تأسیس داده است. این جمعیت تبلیغ پان‌ترکیستی در بین طالب علمان ماوراءالنهر یعنی بخارا و ترکستان روسیه (سمرقند و تاشکند و فرغانه و غیره) را وظیفه خود قرار داده بود. یک فعال این سازمان فطرت بوده است. با کوشش این سازمان، بسیاری از جوانان تاجیک که برای تحصیل به ترکیه فرستاده شده بودند ترک‌پرست شدند، خود را ترک‌گمان کردند. برخی از آنها چون مبلّغ ترک‌پرستی به بخارا برگشتند.

صدرالدین عینی، در کتاب مختصر ترجمه حال خودم، هنگامی که از واقعه‌های بخارای سال ۱۹۱۷ (یعنی پس از سرنگون شدن پادشاه روس و اوج گرفتن اصلاح‌طلبی معارف‌پروران در بخارا) حکایت می‌کند می‌گوید:

بعد از ریوالوسیّه [= انقلاب] فوریه، در سر حرکت اصلاحات‌طلبی، مثل فطرت و عثمان خواجه جدیدهایی گذشتند که آنها در ترکیه خوانده آمده [= تحصیل کرده بودند] تشویقات پان‌ترکیستی می‌کردند. آنها، نه تنها در بین خود، بلکه به مردم شهر بخارا، که بیشترین آنها زبان ازبکی را نمی‌دانستند، به زبان ترکی عثمانی گپ می‌زدند<sup>۱۱</sup>.

چنان‌که می‌بینیم، در یک لحظه حساس، سروری سازمان روشنگران تاجیک در بخارا به دست فطرت و دیگر تندروان ترک‌پرست گذشته بود.

اندکی پیش‌تر از این، تقریباً سال ۱۹۱۶، فطرت، در بخارا، با فیض‌الله خواجه (خواجه یوف، ۱۸۹۶-۱۹۳۸) که فرزند یک میلیونیر بخارا، جوانی زیرک و نیز سیاست‌گرایی افراطی، بود- شناس [= آشنا] شد. آنها دوست یک‌عمری [= تا پایان

۱۱) عینی، کلیات، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲.

عمر] شدند. با القای فیض‌الله خواجه، میل فطرت به پان‌ازبکیسم و ادبیات ازبکی زیادت‌تر شدن گرفت. فیض‌الله خواجه فطرت را تشویق کرد که، در میدان ادبیات ازبکی، برای جولان نوپردازی امکان بیشتر است. شعر ازبکی هنوز چندان خصوصیت مردمی ندارد و به آن شکل ملی دادن لازم است و فطرت، که از ادبیات ترکی عثمانی آگاهی دارد و قابلیت فوق‌العاده‌ای را مالک است، این کار را باید به عهده بگیرد.

چون ماه آوریل سال ۱۹۱۷ جنبش اصلاح‌طلبی در بخارا شکست خورد، ترقی‌پروان هرسو پراکنده شدند. فطرت به سمرقند آمد. او، در سمرقند، سرمحرر (سردبیر) روزنامه ازبکی حریت شد. آن‌گاه پان‌ترکیسم او کم‌کم رنگ پان‌ازبکیسم پیدا کردن گرفت.

فطرت درباره آن سال‌ها و تحول فکری خودش گفته است:

سونگرالاری حیات منی پان‌ترکیسم‌ده قاتیب قالیش‌گا قویمدی، من ازبیک ملتچی‌سیگا آی‌لان‌دیم. ۱۷ و ۱۸ ییل‌لاردا اوت‌ه آسیادا پان‌ترکیسم حرکتی کوچیماقدا ایدی. اینقیسه تاشکنددا پان‌ترکیسم فکری بیلان سوغارلگان تورلی توده‌لر تشکیل بولدی.<sup>۱۲</sup>

«بعدتر حیات نگذاشت که در پان‌ترکیسم شیخ و سخت دیرمانده باشم. من به ملت‌گرایی ازبک تبدیل یافتم. سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ جنبش پان‌ترکیسم در آسیای میانه قوت یافت. به‌خصوص، در تاشکند، توده‌های گوناگون تشکیل شد که از فکر پان‌ترکیسم غذا می‌گرفت». و فطرت مفکوره‌بردار [= نظریه‌پرداز، تئوریسین] پان‌ترکیسم نوین (ازبک‌گرایی) در وراود گردید.

به خدمت خلق برادر ازبک کمر بستن فطرت، برای رشد زبان و ادبیات و علم و فرهنگ ازبکی به جهد و جدل درآمدن او، به این نیت سازمانی چون چغاناتای‌گرونگی (۱۹۲۲) تأسیس دادن وی البته گناه نیست و نباید که باعث سرزنش باشد.

حمزه حکیم‌زاده نیازی، که تاجیک بود، شعر تاجیکی می‌گفت بعد به ادبیات ازبک گذشت و خلافتش در عهد شوروی اعتباری بلند داشت، و ما حق نداریم که او را نکوهش بکنیم. خدمت مردم ازبک را اختیار کردن حمزه یک نتیجه هم‌نزدیکی و دوستی تاجیکان و ازبکان بوده دوستی آنها را استواری بخشید. پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ در ترکستان روسیه و انقلاب ۱۹۲۰ در بخارا، زبان و ادبیات ازبک بی‌نهایت فعال

۱۲) فطرت، «پاشماگان گجکلار»، در ازبک ادبیاتی (۱۱ صنف اوچون)، ص ۴۹.

شد و گسترش پیدا کرد و به یک نیروی بزرگ اجتماعی تبدیل یافت. حمزه حکیم‌زاده نماینده همین ادبیات قوت‌افزا بود. آن‌گاه صدرالدین عینی هم چند اثر ازبکی نوشت، چنانچه قصه او، جلاذدان بخارا (۱۹۲۲)، و رومان وی، غلامان (۱۹۳۴)، اول به ازبکی نوشته شده بعد خود مؤلف به تاجیکی گردانیده است. استاد عینی داستان مرگ سودخور (۱۹۳۹) و دو قسم اول یادداشت‌ها (۱۹۴۸) و بعضی نوشته‌های دیگر خود را به ازبکی ترجمه کرده است. وی، در بسیار موردها، به دو خلق برادر تاجیک و ازبک برابر خدمت کرده است. همت ایجادگری استاد عینی در عرصه دوزبانی ادبی و کشف نوع‌های تازه دوزبانی از طرف او، که در یک مقاله بنده بیان شده است، مایه افتخار مردم تاجیک است. این چنین می‌دانیم که، در سده‌های هژده و نوزده، بسیاری شاعران تاجیک کم و بیش به ازبکی نیز شعر گفته‌اند.

این همه پدیده‌های دوزبانی ادبی رویداد مهم تاریخی بوده برای رواج و رونق روندهای پرثمر اجتماعی و فرهنگی چنانچه برای افزایش آشتی و صلح میان دو خلق، برای پرتیجه آمدن عمل متقابل ادبیات و فرهنگ آنها مساعدت کرده است. اما دوزبانی ادبی عبدالرئوف فطرت رویدادی به تمام دیگر و به ماهیت پرضرر بود.

چون فطرت پان‌ترکیست و پان‌ازبکیست شد، همه فعالیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی او بر ضد خلق تاجیک روانه گردید. پس از انقلاب ۱۹۲۰، جمهوری خلقی شوروی بخارا تأسیس شد و بیشتر پان‌ترکیست‌ها به سر قدرت آمدند. از جمله، فیض‌الله خواجه مذکور، در سن بیست و چهار، سر وزیر شد و فطرت عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا و وزیر کارهای خارجی (۱۹۲۲) و وزیر معارف (۱۹۲۳) شد و به دیگر منصب‌های بلند رسید. این حکومت به زور ازبک‌ساختن تاجیکان را یکی از ماده‌های اساسی سیاست خود قرار داد و، با تشبث فیض‌الله خواجه و فطرت، در بخارا، تاجیکان را، در اسناد رسمی، ازبک نوشتند. مکتب‌ها نخست به ترکی عثمانی (تا سال ۱۹۲۲ یعنی تا کشته شدن انورپاشا<sup>۱۳</sup>)، بعد به زبان ازبکی گردانیده شدند. زبان تاجیکی را از دولت‌داری نیز بیرون رانده زبان ازبکی را زبان رسمی دولت قرار دادند. با فرمان فطرت،

۱۳) انورپاشا سابق وزیر جنگ ترکیه عثمانی بوده سال ۱۹۲۱ از وطن گریخت و به بخارا آمده سال ۱۹۲۱ در بخارای شرقی، یعنی در تاجیکستان کنونی، سرور دسته‌های باسמچیان شد که بیشتر آنها شورشگران ترک ضد شوروی بودند. انورپاشا ۴ اوت ۱۹۲۲، در بلجوان، هنگام جنگ، کشته شد. سال ۱۹۹۷ جسدش را به ترکیه بردند.

در دفتر او، هرکس به فارسی تاجیکی گپ زند او را پنج روبل جریمه می‌کردند<sup>۱۴</sup>. این هم یک نمونه از سیاست ازبک‌سازی تاجیکان بود که فطرت شخصاً خودش به عمل جاری می‌کرد.

فعالیت ضد تاجیکی فطرت چنین معنی داشت که او به خلق خود، به ملت تاجیک، خیانت کرده است. در آخر سال‌های پنجاه قرن بیست، خواهر فطرت گویا نوشته بوده است که پدر آنها ازبک بود و گویا از همین سبب فطرت عاقبت ازبک‌پرست شد. شاید چنین باشد. شاید پدر فطرت یکی از آنهایی باشد که طبق سیاست فیض‌الله خواجه و فطرت و هم‌دست‌های آنها در سندها، به زور و جور، ازبک نوشته بودند یعنی، به زجر، فرزند و همکاران او ازبک شده بود. یا شاید پدر فطرت، در حقیقت، ازبک باشد. در این صورت، فطرت نیم‌تاجیک خواهد بود. در این حال هم، گناه خیانت ملی از گردن فطرت ساقط نخواهد شد.

فطرت حس وطن‌دوستی ترکی خود را چنین ابراز داشته است:

من سن اوچون تغولدیم، سنینگ اوچون یاشر من، سنینگ اوچون اولر من ای ترکینگ  
مقدس اوچاقی!  
«من برای تو به دنیا آمده‌ام، برای تو عمر به‌سر می‌برم، برای تو خواهم مرد ای کانون  
مقدس ترک!»

این را فطرت در سمرقند نوشته در روزنامه حریت سمرقند (۱۹۱۷، ش ۳۱) چاپ کرده بود. وی چنان وانمود می‌کند که سمرقند و بخارا و ترکستان «کانون مقدس ترک» است؛ نمی‌خواهد به یاد آورد که مردم ایرانی، مردم تاجیک نیز این سرزمین را خاستگاه و زادگاه خود می‌دانند. وی این مرز و بوم را مکماًلاً [= به‌تمامی] به ترک‌ها می‌دهد، با همه تاریخش، با همه بزرگان و افتخاراتش به ازبک‌ها می‌بخشد و از جمله می‌گوید:  
دنیانینگ اینگ بویوک حکیمی، ابن سینا، ترک دور<sup>۱۵</sup>.  
«بزرگ‌ترین فیلسوف جهان، ابن سینا، ترک است.»

در کتابی که درباره تاریخ موسیقی نوشته است «شش مقام» را کاملاً به ازبک‌ها نسبت می‌دهد. غصب‌کاری ترکی تاریخ و فرهنگ، با پان‌ترکیسم، در ترکیه پیدا شده بود و با

۱۴) روزنامه تاجیکستان سرخ، اول سپتامبر ۱۹۳۰، شماره ۱۹۶.  
۱۵) روزنامه اشتراکون، ۱۲ ژوئن ۱۹۱۹.

کسانی چون فطرت به ورارود آمد.

ترک‌تاز تاریخی و فرهنگی فطرت و هم‌دست‌های او از انکار موجودیت خلق تاجیک سرزده بود. موجودیت تاجیکان را انکار کرده دارایی‌های تاریخی آنها را، که گویا بی‌صاحب مانده بود، به غارت برده به گنجینه خلق دیگری می‌انداختند و با دُرَدانه‌های [= ارزش‌های بزرگ] تاریخ آن خلق دیگر را آوا می‌دادند.

آنچه فطرت پان‌اسلامیسم نامیده است، یعنی اسلام‌گرایی او، از معارف‌پروری دور نبود. توان گفت از بعضی جهت‌ها این هر دو یک بود. معارف‌پروری و اسلام‌گرایی، هر دو، مسلک معنویت‌جویی است. در حدیث رسول اکرم آمده است که «دین عقل است». معارف‌پروری ذاتاً عقل‌پروری از جمله دین‌پروری است. روشنگران در راه عقل و خرد، علم و معرفت، خودجویی و خداجویی، ارزش‌های بزرگ اسلامی مبارزه کرده‌اند. از این رو، چون فطرت می‌خواست بگوید که با اسلام‌گرایی گویا به یک جریان دیگر مفکوره‌ای، به ایدئولوژی دیگر، گذشته بود. این اندیشه او چندان به حقیقت راست نمی‌آید. ولی، چون به پان‌ترکیسم گروید و به پان‌ازبکیسم رسید، در حقیقت از معارف‌پروری دور شد، به ایدئولوژی دیگر گذشت که خلاف معارف‌پروری بود و هست. معارف‌پروری جنبشی بود عمیقاً معنوی و ملت را به راه خودشناسی تاریخی، فرهنگی و معنوی، مذهبی و فلسفی، اجتماعی و ملی می‌برد. اما پان‌ترکیسم اساساً محتوی سیاسی داشت، بیشتر ایدئولوژی غصب‌کاری، ایدئولوژی ترک‌تاز تاریخی و فرهنگی بود که خوان تاریخ و فرهنگ خلق‌های غیر ترک را به یغما می‌برد. این است که گرویدن به پان‌ترکیسم بی‌گمان دور شدن از آرمان‌های معارف‌پروری بود. فطرت، آن‌گاه که به پان‌ترکیست‌ها پیوست، دیگر از معارف‌پروری دور شدن گرفت.

سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ همچنین سال‌های بیستم، فطرت در میدان ترک‌پرستی فعالیت فرهنگی داشت. چنانچه چغاتای‌گرونگی بیشتر با نیت‌های فرهنگی سازمان یافته بود و هکذا این فعالیت بسیار خصوصیت‌های اصلی معارف‌پروری خود را از دست داده بود، فعالیتی بود که به اندیشه غصب‌کاری و ترک‌تاز، به نیت نیست کردن یک خلق و قوت دادن خلق دیگر، اساس یافته بود. این همانا تحریف معارف‌پروری، یک نوع روشنگری گمراه‌کننده بود که خودشناسی ملی مردم از یک راه غلط می‌برد. ما از نثر و شعر فارسی تاجیکی فطرت در بالا دیده بودیم که آن‌گاه که معارف‌پرور

تاجیک بود معنویت عالی را ایدئال اجتماعی خود می‌دانست، علم و فرهنگ والای بخارای باستانی را ستایش کرده بود. ستایش معنویت در دیگر نوشته‌های فارسی او، به‌ویژه در رهبر نجات و عائله، زیاد است. لیکن، چون به پان‌ترکیسم پیوست، ایدئال تاریخی او دیگر شد. اکنون چنگیز و چغاتای و تیمور ایدئال تاریخی فطرت قرار یافتند. اکنون فطرت، در نیایش، نه به درگاه خداوند متعال یا به روح پاک ابن‌سینا و مولوی بلکه به روح منحوس چنگیز و تیمور رو می‌آورد. یکی از نخستین مقاله‌های او، که سال ۱۹۱۷ بعد مهاجرتش به سمرقند در روزنامه حریت چاپ شده بود، با این جمله آغاز یافته است:

ای چنگیزلرنینگ، تیمورلرنینگ، اوغوزلرنینگ عائله‌لری نینگ شانلی بیشکلری<sup>۱۶</sup>.

«ای گهواره پرشأن خاندان چنگیزها، تیمورها، اوغوزها».

فطرت، در نمایش‌نامه تیمور سغانه‌سی (۱۹۲۱)، در نخستین شعرهای ازبکی خود که سال ۱۹۲۲ در مجموعه دسته‌جمعی ازبک‌یاش شاعرلری (شاعران جوان ازبک) چاپ شده بودند و غیره، از روح ناپاک چنگیز و تیمور خون‌خوار شفاعت خواسته برای پیروزی ازبکیه کمک طلبیده است و البته یک معنای این دعا آن بود که تاجیک از سر راه ترک برداشته شود. این است که آرمان تاریخی فطرت با نام چنگیز و تیمور رابطه پیدا کرد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

پان‌ترکیسم فطرت را از معارف‌پروری به چنگیزپرستی آورد. با نام چنگیز و چغاتای و تیمور علاقه پیدا کردن، آرزو و آمال اجتماعی و تاریخی فطرت چنین معنی داشت که او از اصول اومانیسم به کلی روگردانیده است. در نگاشته‌های برخی دیگر اندیشه‌پردازان آن زمان، یاد چنگیز و تیمور گاه شاید چنین معنی نداشته باشد. به‌ویژه در اشعار عینی شاید از چنین معنی‌ها دور است؛ اما، در آثار فطرت، در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵، نشانه این است که او از مقدسات معنوی روگردانیده به مقصدهای پست، که با زورآوری و بی‌انصافی مربوط‌اند، رو آورده است.

جای تعجب نیست که فطرت به خلق خود، به ملت تاجیک، خیانت کرد. این خیانت ملی با همان خیانت به آرمان‌های عالی معارف‌پروری علاقه‌مند است که یکی از پدیده‌ها و نتیجه‌های آن است. اینها از مسلک گم کردن بود و، عاقبت، فطرت از دین مبین اسلام

۱۶) فطرت، «یورت قیغوسی» («غم کشور»)، روزنامه حریت، ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۷.

روتافت و بی‌دینی خود را با آواز بلند اعلان کرد. شاید فطرت از معارف‌پروران تاجیک یگانه‌کسی باشد که از اسلام دست‌کشیده است.

بی‌ایمانی از گزند معنوی است و مقدسات انسانی را در نزد شخص خوار می‌کند. اخلاق فطرت فاسد شد و او به راه بدخلقی درآمد، سال‌هایی که در بخارا وزیر بود بی‌رحمی‌ها کرد (چنانچه میلیسه، یعنی پلیس، تابع وزارت معارف بود و فطرت در میلیسه‌خانه جزاهای سخت جاری کرده بود: گنه‌کار را به کرسی بی‌تگ [= بی‌کف، بی‌ته] نشانده، از زیر، لامپ نفتی فروزان می‌کردند)، چندین بار به مال و ملک دولت دست دراز کرد. در نتیجه، سال ۱۹۲۳، او را از کار و از حزب کمونیست راندند و از بخارا بیرون نمودند. الحق، عاقبت بی‌ایمانی رانده شدن از همه درهاست.

اختلافات شخصیت فطرت مردم را به حیرت می‌آورد. از یک‌سو، آن‌همه علم و دانش و سخن‌پروری و معنی‌رسی؛ از سوی دیگر، این‌همه بی‌ایمانی و دوری از آداب انسانی! اینک چند نفر باری از قبله‌گاه من، صدرضیا، پرسیدند: به عقیده شما فطرت چه کسی است که این قدر بوقلمون می‌نماید؟ قبله‌گاهم فرموده‌اند: فطرت کسی است که او را باید بکشیم و بعد سرگورش بنشینیم و خون بگیریم. عجب‌سخنی درخور حال او گفته‌اند!

صدر ضیا، در تذکار اشعار، اشعار ملی فطرت، یعنی شعرهای فارسی تاجیکی او را، که نمونه برجسته‌ای از ادبیات معارف‌پروری و پدیده‌ای از مبارزه ملی آزادی‌خواهی است، خیلی ارزش بلند قایل است؛ ولی بی‌ایمانی او، رفتار خلاف آرمان‌های معارف‌پروری، به‌ویژه از دین‌گشتن او را سخت محکوم کرده است:

پس آن‌گه ز راه صلاح و سداد	برآمد درآمد به راه فساد
فرو رفت اندر خطا و زلل	از این راه آمد به دینش خلل
پی حکمتی داور بی‌نیاز	که دارای جان است و دانای راز
به یک لحظه عالم به هم زد چنان	که حیران او گشت پیر و جوان
اساس حکومت به شورای خلق	بدل شد لباس شهی هم به دلق
چو شد اندرین سرزمین انقلاب	به عالی‌مراتب بشد کامیاب
به تحصیل مال و به تکمیل زر	همی کرد جهد و همی برد بر
چو فرعون و قارون به مال و منال	نمی‌دید کس را قرین و همال

چنانچه از این بیت‌ها می‌بینیم، از سال‌های بیستم آشکار بود که انقلاب‌خواهی، سیاست‌گرایی و ترک‌پرستی کسانی چون فطرت چندان به هدف‌های عالی وابستگی

نداشت. مقصد به سر قدرت آمدن و عنان اختیارِ زمان را به دست گرفتن و حکمرانی مطلق را صاحب شدن بود و بس. از این سبب، چهره‌های پلیدی، از قبیل چنگیز و چغاناتای و تیمور، بخشی از آرمان‌های زیبایی‌شناخت را تشکیل کردند. شاید آشکارا عقیده اظهار کردن صدرضیا باشد که فطرت در کتاب دوره حکمرانی امیرعالم‌خان (دوشنبه ۱۹۳۰) درباره صدرضیا خیلی کاهش‌آمیز سخن رانده است.

#### (۷)

چون فطرت از سیاست‌گرایی و حکومت‌رانی‌ها به مراد نرسید و برعکس به شرمندگی‌ها دچار آمد، دیگر فقط با کارهای فرهنگی، آموزگاری، پژوهش مشغول گردید.

در اثر سروری معنوی صدرالدین عینی و جهد و جدلِ عملی عبدالقادر محی‌الدین اف و چنار امام‌زاده و شاه‌تیمور و دیگران، با وجود آن‌که پان‌ترکیست‌ها چنانچه فیض‌الله خواجه و عبدالله رحیم بایوف سخت مقابلت کردند، سال ۱۹۲۴، جمهوری تاجیکستان تأسیس شد. تأسیس تاجیکستان، اگرچه خیلی نارسایی‌ها و نامکملی‌ها داشت، ضربه سختی به پان‌ترکیسم و رارود، از جمله به پان‌ازبکیسم فطرت و هم‌مسلمانان او، بود. چندی از معارف‌پروران تاجیک، که با تشویق شخصانی چون فطرت به ترک‌پرستی گرویده بودند چنانچه عبدالقادر محی‌الدین اف و عبدالواحد منظم و توره‌قؤل ذهنی و دیگران، با کوشش‌های عینی، سهو و خطاهای خود را فهمیدند. برخی، از جمله محی‌الدین اف و منظم، هرکدامی به مناسبتی، توبه‌نامه‌ها نوشتند و مهم‌تر آن‌که به خدمت مردم تاجیک و تاجیکستان نوین یاد کمر همت بستند.

آن نامه سرگشاده فطرت، که به نام «کجک‌های ناچسبان» سال ۱۹۲۹ چاپ شده بود و در بالا از آن اقتباس‌هایی آوردیم - نیز، در بعضی موردها، توبه‌نامه‌ای بود. وی، در اینجا، به پان‌ترکیسم و ملت‌گرایی ازبکی خود اقرار [= مُقَرَّر] شده است. البته، به گناه پان‌ازبکیسم اقرار شدن او به سر خود چنین معنی داشت که این تاجیک سابق گناه‌هایی را که در پیش [= در قبال] ملت خود، در پیش مردم تاجیک، صادر کرده بود به گردن گرفته است. ولی، چنین اقرار در آن توبه‌نامه و دیگر نوشته‌های او نیست. از نیمه سال‌های بیست، عقیده‌های فطرت خیلی دیگر شدند؛ اما هیچ معلوم نگردید که حق مردم تاجیک



را به بخارا و سمرقند اعتراف کرده است یا نه. لیکن، با باور تام، می‌توان گفت که فطرت، از نیمه سال‌های بیست، یعنی پس از تأسیس تاجیکستان، موجودیت خلق تاجیک را اعتراف کرد و کوشش نمود که به تاجیکستان خدمت بکند.

تقریباً از سال ۱۹۱۶ تا نیمه سال‌های بیست، یعنی ده دوازده سال، فطرت در ادبیات فارسی تاجیکی شرکت نداشت. شاید، به مناسبتی و به سببی، بعضی چیزها به تاجیکی نوشته باشد ولی از آنها درکی [= خبری] نیست.

از سال ۱۹۲۵، باز اثرهای تاجیکی او پیداشدن گرفتند. به ازبکی خیلی زیاد، به تاجیکی کمتر می‌نوشت. یک سبب کم نوشتن او به تاجیکی این بود که کارمندان تاجیکستان از فطرت، از باعث ترک‌پرستی‌های او، سخت رنجیده بودند و نوشته‌های او را چاپ نمی‌کردند. چنانچه یک کتاب درسی برای مکتب ابتدایی تاجیکی نوشت، ولی نشریات تاجیکستان آن را رد کرد و فقط بعضی پاره‌های شعری آن در کتاب درسی *ثوره‌قول* ذهنی و ودود محمودی به چاپ رسید. شعرهای زیبایی درباره چهار فصل سال، که در مجموعه دسته‌جمعی سبزه‌نوخیز (۱۹۳۰) نیز داخل شده‌اند، از همین جمله‌اند. اول سال‌های سی، فطرت خواهشی اظهار کرد که درباره عروض فارسی کتابی بنویسد. اداره انتشارات تاجیکستان این پیش‌نهاد او را نیز نپذیرفت و چنین کتابی مهم نانوشته ماند. همان سال‌ها، فطرت درباره عروض ترکی کتابی انشا کرد که چاپ شد.

خدمت فطرت را نپذیرفتن کارمندان تاجیکستان باز یک سبب دارد. فطرت، که در اول انقلاب کمونیست و وزیر شوروی شده بود، بعدتر از زمان شوروی، ناراضیگی [= نارضایی] پیدا کرد. استاد لاهوتی چند بار - و یک دفعه با شعری - کوشش کرد که فطرت را به راه شوروی آورد؛ ولی فطرت قبول نکرد. روحیه ناراضیگی باعث تنقیدشنیدن او از هر سو گردید. در تاجیکستان هم، یک بهانه خودداری از چاپ آثار او همین بود. با وجود اینها، به فطرت میسر شد که برای تاجیکستان بعضی کارها را انجام بدهد. از جمله، سال ۱۹۲۷، نمایش‌نامه *شورش* واسع را به طبع رسانید که یکمین نمونه نمایش‌نامه‌نویسی تاجیکی است و، اگرچه اثر سست است، به موضوع خلق و جنبش‌های خلقی روی آوردن نویسنده مهم بود. از ادبیات فارسی تاجیکی گریز کردن فطرت باعث روی آوردن او به روح چنگیز و تیمور (چنانچه نمایش‌نامه *تیمور سغانه‌سی*) گردیده بود. به ادبیات تاجیکی برگشتن او، شاید از این‌رو که ادبیات تاجیکی بخشی از هستی خلق خود

او بود، موضوع خلق را در خلافتش اندکی قوت داد. شرافت ادبیات فارسی- تاجیکی همین است که با انسان‌گرایی عمیق معنویت بنیاد خود نجابت اندیشه و حس را افزون می‌سازد.

سال ۱۹۲۵، به ازبکی، به نام قیامت، قصه‌ای (داستانی) نوشته بود؛ سال ۱۹۳۴ آن را به تاجیکی گرداند. در این اثر، تصویر خواب و پندارهایی درباره عذاب‌گور و روز قیامت، هجوآمیز، آمده است. اثری است ظاهراً ضددینی و باطناً عبارت از تنقید سخت زمان شوروی که مشقت‌های زندگی مردم شوروی کم از عذاب‌گور و قیامت نیست، گویا قیامت قائم شده است. زبان فارسی- تاجیکی این داستان زیبا و شیواست.

پیش از انقلاب، در دهه دوم قرن بیست، در آثار فطرت، چنانچه در مناظره و بیانات سیاح‌های هند، انتقاد از زمان بیشتر آشکارا صورت می‌گرفت. اما، در عهد شوروی، در سال‌های بیست و سی، اعتراض او خیلی پرده‌پوش ظاهر گردیده است. به ویژه، از آخر دهه بیست، دیگر هیچ امکان نماند که کسی آواز اعتراض بلند بکند. اما، فطرت در نیمه دوم سال‌های بیستم، در همان کتاب درسی تاجیکی که در بالا دیدیم، شکل‌هایی برای فاش‌گویی یافته بود. در بین شعرهایی که از این کتاب باقی مانده است، یکی «تیره‌ماه» (پاییز) نام داشته، شعر زیبایی است و انتقاد سختی را داراست:

این فصل خزان است درختان همه زردند	کو سبزه کجا لاله به گلزار چه کردند
از چنگ و غباری که بود ماه خزان را	بیچاره درختان همه آلوده گردند
مرغان غزل‌خوان که ز گلزار پریدند	تا فصل بهاران دگر هیچ نگرند
هر غله و هر دانه و هر میوه که دیدیم	بردند ز صحرا و به انبار سپردند <sup>۱۷</sup>

از این تصویر حزن‌آمیز فصل خزان و ایام پزردگی و دست‌بردها، از این یک شعر کوچک، منظره خزان کشور به نظر می‌آید، درد دل میهن‌دوستی، یک جهان‌دردی که در مغز جان نمانده است احساس می‌شود و این درد کسی است که حتی نمی‌تواند آشکارا آهی بکشد، ناله‌ای برآورد.

اگر این شعر را با دیگر شعرهای فطرت، که در اول این مقاله آوردیم، مثلاً با شعری که درباره شکست اسلام گفته است، از بعضی جهت‌ها مقایسه بکنیم، می‌بینیم که در آن شعر نیز درد و الم، شکایت، اعتراض هست و این همه با آواز بلند گفته شده است. نه تنها

۱۷) سبزه‌نوخیز، غن‌کننده عابد عصمتی، تاشکند- استالین‌آباد ۱۹۳۰، ص ۳۸.

دعوت‌ها، فغان شاعر هم، با همه قوت، صدا می‌دهد. اما، در شعر «تیره‌ماه»، آواز قهرمانِ غنایی پست و ضعیف است، صدای یک شخص ناتوان است. زمان دم او را خیلی پست کرده است.

آن اعتراضِ الم‌آمیز که در شعر «تیره‌ماه» هست یک پدیده همان روحیه ضد استعمار است که در ایجادیاتِ فطرت، از یکمین قدم‌های او، نمایان شده بود. استاد عینی، دربارهٔ مجموعه صیحه گفته بود: «شاعر، در این مجموعه، از جور و ظلمتی سخن می‌راند که عالم جهان‌گیران در حق عالم شرق و اسلام می‌کردند». یعنی آزادی‌خواهی موضوع اساسی صیحه بوده است. آزادی‌جویی ملی، در درام‌نویسی ازبکی فطرت، بیشتر گسترش یافت. نویسنده مبارزه ضد مستملکه‌داران و ظلم ملی را تا آخر عمر دوام داد. او یکی از مبارزان توانای راه آزادی ملی است.

لیکن فطرت در مبارزه ملی‌آزادیخواهی نیز نتوانست ثابت‌قدم باشد. چون ملت‌پرستی او از راه راستین بیرون و به پان‌ترکیسم تبدیل شد، او به آرمان‌های مبارزه ملی آزادی‌جویی خیانت کرد. این خیانت او باز هم از همان خیانت به خلق تاجیک سرشده بود. اگرچه از تاریخ تلاش‌های ترک و تاجیک که در طول چندین قرن ادامه داشت شاید بهتر از دیگر معارف‌پروران آگاهی داشت، طرف ملت مظلوم جفادیده، طرف مردم تاجیک را نگرفت بلکه به طرف غاصبان گذشته؛ زیاده از این، نسبت به مغلوبانِ زیردست سیاست نژادکشی را پیش گرفت. کسی که به ملت خود نژادکشی را روا دید آیا می‌تواند برای آزادی دیگر ملت‌ها جان بسوزاند؟ نژادکشی در حق یک ملت و جدّ و جهد برای آزادی ملّتی دیگر (چنانچه برای آزادی مردم ازبک و یا مظلومان هند که در یک نمایش‌نامه ازبکی او می‌بینیم) آیا می‌توانند به هم آمده باشند [= جمع شده باشند]؟ نژادکشی ملی بدترین پدیده ظلم ملی است. آن‌که به بدترین پدیده ظلم ملی شریک حتی سردار است مگر ممکن است که او را مبارز ضد ظلم ملی بدانیم؟ نه، آنچه در فعالیتِ فطرت مبارزه راه آزادی و ضد استعمار وانمود می‌شود سخنی است که با نوک زبان گفته شده است نه از دل و جان و یا مبارزه‌ای است ناروا و نامکمل، یک‌طرفه و پرنقصان، واسطه‌ای است برای رسیدن به قدرت.

همین است حال کسی که از ملت خود روگردانیده است: نجیب‌ترین طغیان دلِ پرشورش هم آلودگی‌ای به زهر بی‌ایمانی و خیانت دارد.

خدمتی که فطرت، در آخر دهه بیست و در دهه سی، برای خلق تاجیک ادا کرد کم نیست. از بین پژوهش‌های او، به‌ویژه مقاله‌ای درباره فردوسی، که متن سخن‌رانی او در هزاره این شاعر بزرگ (۱۹۳۴) می‌باشد، مهم است. بزرگ‌ترین خدمت او ترتیب دادن خط لاتینی برای تاجیکان در آخر سال‌های بیست بود. درباره این‌که دست‌کشیدن از خط فارسی و گذشتن به خط لاتینی کار درست بود یا نه، الحال چیزی نمی‌گوییم. چون، در آخر سال‌های بیست قرن بیست، خط لاتینی را پذیرفتن تاجیکان و رارود ناگزیر آمد، ضرور بود که خطی مکمل و قاعده‌های نوشت تا حد امکان پخته‌تر ترتیب داده شود. استاد عینی با سرلوحه «دنیای نو - الفبای نو» (۱۹۲۷) مقاله‌ای نوشت و، برای این‌که خط نو تاجیکی مکمل باشد، چند مصلحت داد. دیگران نیز در مجالس‌ها و مطبوعات اندیشه‌هایی پیش‌نهاد کردند. اما اجرای وظیفه اساساً به فطرت دست داد. برای بررسی اهل کار [= کارشناسان]، دو لایحه خط لاتینی تاجیکان پیش‌نهاد شد که یکی به قلم فطرت و دیگری به قلم خاورشناس روس، پروفیسور آکساندر سیمیانوف، تعلق داشت. پس از بررسی، لایحه فطرت قبول شد و سال ۱۹۲۹ به عمل درآمد. این خط تاجیکی لاتینی از خط تاجیکی سیریلیک سال ۱۹۴۰ مکمل‌تر و به طبیعت زبان تاجیکی موافق‌تر بود. بعضی اصول اساسی خط آوایی تاجیکی همان‌وقت، با پیش‌نهاد فطرت، تعیین گردید که تا امروز عمل دارد.

خط و املاي تازه لاتینی تاجیکی، برخی مقاله‌های علمی عاید [= مربوط] به زبان و ادبیات فارسی - تاجیکی، درس و سخن‌رانی‌های فطرت که همه محصول پژوهش جدی بودند به مردم پسند آمدند و حسن توجه نسبت به او افزودن گرفت و اعتبارش بلند می‌شد. رفته‌رفته، مردم گویا گناه‌های او را فراموش کردند و از گناه‌هایش گذشتند. مناسبت دوستانه استاد لاهوتی (عبدالقاسم احمدزاده لاهوتی کرمانشاهی)، کوشش او برای درآوردن فطرت به راه شوروی، یعنی کوشش او برای تأمین امنیت فطرت، برای خلاص کردن فطرت از تعقیبات سیاسی و خوف نابودی، گواهی می‌دهد که استاد او را عزیز می‌داشت و از او برای تاجیکستان خدمت‌هایی چشم داشت.

اگرچه استاد عینی در بسیار مسئله‌های اجتماعی و سیاسی با فیض‌الله خواجه (خواجه‌یوف) و فطرت سازگاری نداشت به‌ویژه در آخر جنبش اصلاح‌طلبی هنگام بحران آوریل ۱۹۱۷ موقع عینی و فطرت به کلی از هم فرق کرد و خلاف یکدیگر آمد،

با وجود اینها، چون سخن از ادبیات و علم شروع می‌شد، عینی درباره فطرت با احترام بلند سخن می‌راند. در نمونه ادبیات تاجیک (۱۹۲۶)، او را «برادر فطرت» خوانده است، به نگاشته‌های فارسی تاجیکی او بهای بلند داده است. این گفته‌های عینی و دیگر سخنان او را، که درباره فطرت با وجد گفته است، ما، در بالاها، جاجا، آوردیم. آشکار است که استاد عینی، در هنگام آن قلم‌رانی‌ها، یک لحظه از گناه‌های فطرت چشم پوشیده است و خدمت‌های او را بیشتر ارزش داده است.

لیکن، گویا سهو نمی‌شود بگوییم که استاد عینی درباره فیض‌الله خواجه، در هیچ‌یک نوشته‌اش، یک سخن نیک نگفته است. فیض‌الله خواجه، چون سال ۱۹۱۸ لشکر بلشویکی فتودر کُلیسُف را و سال ۱۹۲۰ لشکر فرمان‌ده بلشویکان، میخائل فرونزه، را به سر بخارا آورد، می‌توان گفت میهن را به فروش گذاشت و به نرخ میهن سر قدرت آمد. چون به قدرت رسید، نسبت به مردم تاجیک، یعنی نسبت به ملت خود، سیاست نژادکشی را پیشه کرد و سرور این سیاست بود. چون سال ۱۹۲۴ بخارا را به ازبکستان شوروی یعنی به امپراتوری بلشویکی روسیه الحاق نمود، همان وطن‌فروشی سال ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ را به نهایت رسانید. یعنی فیض‌الله خواجه، در مبارزه سیاسی، هم میهن را فروخت هم ملت را. آن‌گاه به گردن او طوق لعنت افتاده بود. چون شورویان فیض‌الله خواجه را سال ۱۹۳۷ زندانی و سال ۱۹۳۸ قتل کردند، با همان طوق لعنت به جهنم رفت. مردم تاجیک از او تنها خیانت دیدند، خدمتی ندیدند.

فطرت نیز، در وحشانیّت ترور استالینی سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، تلف شد و عاقبت قبر او از یخ‌زارهای سیبری یافت نشد؛ ولی، شخصیت او، به پندار ما، نباید که چون شخصیت فیض‌الله خواجه ارزیابی شود. وجود فیض‌الله خواجه سراپا گناه بود؛ فطرت نه تنها زیاد گناه دارد بلکه کار ثواب هم کرده است. او از ثواب خدمت خلق هم نصیبه برده است.

در جهان‌بینی فطرت، سخت به هم پیچیدن نیک و بد نتیجه روندهای مرکب دیگرگونی‌های بزرگ در خاور و باختر است. اختلافات زمان پرشور انقلابات اجتماعی و مبارزه‌های ملی آزادی‌خواهی در بازجویی‌های [تفحصات] فلسفی و اجتماعی و سیاسی وی به‌طور خاصی عکس انداخته است. در زمانی که خلق‌ها را از گرفتاری‌ها به آزادی می‌رسانید و گاه آزادی بیشتر از گرفتاری‌های نکبت‌بار ثمر می‌آورد، در دوره‌ای

که گاه میان مبارزه آزادی‌طلبی ملی و ملت‌گرایی بدبنیاد حدودی نمی‌ماند، در ایامی که ضبط‌کاری خارجی و انقلاب خلقی به هم آمده‌گویا بین آنها یک موی فرق نمی‌گنجید، در اوانی که دولت‌ها و خلق‌ها با هم به جنگ در آمدند و جهان را زیر و زیر کرده هرکدامی به‌طور خود جهان‌نویین برپا کردن می‌خواست و هکذا ضدیت‌های گوش‌ناشنیدی به هم در افتادند، وضعیت‌های غیرعادی و ناشناس و نامفهوم به‌میان آوردند۔ در چنین دوره تاریخی جای تعجب نیست که شخصیت اندیشه‌مندان و پرخاشگران چندی از این اختلافات را فرا بگیرد. شخصیت بزرگ ضدیت‌های زمان را در هستی خود با قوه عظیمی پدیدار می‌آورد. به عقیده ما، عبدالرئوف فطرت از جمله بزرگانی بود که بسیار ضدیت‌های زمان را در شخص خود گرد آورده در جهان‌بینی خود ماهیت روندهای سرنوشت‌ساز و سرنوشت‌سوز را برجسته افاده کرده است.

سرگذشت عبدالرئوف فطرت بسی عبرت‌آموز است. یک حقیقت که چشم عبرت‌جوی از سرگذشت او می‌بیند این است: آن‌که به آرمان‌های بشردوستی، به آرمان‌های تاریخی ملت خیانت کرد از بلندترین پایه‌های شأن و شرف به پست‌ترین پایه بی‌شرفی سرنگون می‌رود. صداقت به آرمان‌های انسانی، تلاش و پرخاش در راه آرزو و آمال تاریخی ملت شخص را به بلندترین پایه‌های عظمت می‌برآورد.

